



1. La Verité) 2. un Cabartier qui ne fredatte point, Crac.) 3. un Marchand qui vend en Conscience, Crac.) 4. un Maquignon veridique, Crac.) 5. un Poete sans prevention, Crac.) 6. un Abbe qui ne minaude point, Crac.) 7. un petit Maître modeste, Crac.) 8. une Danseuse qui ne fait point de faux pas, Crac, Crac.) 9. une servante Champenoise, Sage, Crac.) 10. un Gascon opulent, Crac.) 11. un Astrologue qui voit Clair, Crac.) 12. un Peintre sans Caprice, Crac.) 13. un Musicien sobre, Crac.) 14. un Cuisinier humble et poli, Crac.) 15. des Nouveaux sans partialite, Crac.) 16. un Architecte habile sans etre quinde, Crac.) 17. un Graveur sans contrefaçon, Crac, Crac.) 18. des Filles toujours amies, Crac.) 19. un Scolier assidu à l'Etude, Crac.) 20. un Intendant de maison qui à la main netas, Crac.

شایعه‌ها، دهان به دهان گشته‌ها و تصنیف‌های آشوبگرانه، خوراک رسانه‌های زیرزمینی بودند که در دوران سلطنت لویی پانزدهم رواج یافتند

## پرفروشها و شایعه‌سازها

رابرت دارنتن

feuille . canard . pasquinade . on-dit . public chronique scandaleuse . libelle . factum . volante (مانند شبنامه، ورق پاره، رسوای خاص و عام کردن، حرف‌های خاله‌زنکی، غیبت، دهان به دهان گفتن، از راوی نقل است، چنین می‌گویند، از قرار ... در زبان فارسی) انواع رسانه‌های یک سیستم ارتباطی بوده است. این شیوه‌های ارتباطی چندان متعدد بودند و به قدری با هم تداخل داشتند و به هم آمیخته بودند که اکنون به سختی

اشتباه بزرگی خواهد بود اگر فکر کنیم که انگلستان زمان ساموئل جانسن، آلمان زمان گوته و فرانسه زمان دیدرو رسانه‌های ارتباطی نداشته است. دنیای آنها نیز همچون دنیای امروز ما با شبکه ارتباطی دقیقی سر و کار داشته است. فقط اندکی متفاوت بوده است — تا به آن حد که بیشتر رسانه‌هایش فراموش شده‌اند. مثلاً پاریس قرن هجدهم را در نظر بگیرید. اکنون چه کسی می‌تواند تصور کند که اصطلاحات و عباراتی نظیر *bruit* ، *mauvais propos*

بالا، اهل اخبار پاریسی در باتوق معمولشان، زیر درختی در پالم‌روئال، حوالی ۱۷۵۰، که خبرها را می‌گرفتند و شفاهی پخش می‌کردند. اینها در زنجیره اطلاعاتی قرن هجدهم فرانسه، رابط‌های بااهمیتی بودند.



می‌توان تصویری از کارکردشان داشت. بگذارید محض نمونه حکایتی را برایتان بگویم که می‌تواند مثل یک «خبر کوتاه» امروزی باشد. این حکایت در زندگینامهٔ پرفروشی دربارهٔ مادام دوباری، معشوقهٔ لویی پانزدهم آمده است:

«خبری به دقت توسط بعضی درباریها پخش شده که نشان می‌دهد آن طور که بعضیها عیب می‌کنند از محبوبیت و خصوصیت مادام دوباری نزد شاه چیزی کم نشده. اعلیحضرت علاقه دارند که قهوه‌شان را خودشان دم کنند، تا با این مشغولیت معصومانه کمی از بار سنگین مسئولیتهای حکومت دور شوند. چند روز پیش، وقتی اعلیحضرت حواسشان جای دیگری بود، قوری قهوه شروع کرد به قل زدن. «آهای فرانس!» این سوگلی زیبا همین‌طوری داد زد «مواظب باش! قهوه‌ات دارد سر می‌رود!» به ما خبر رسیده که «فرانس» اصطلاح خودمانی است که این بانو در خلوت آن محفلهای کوچک به کار می‌برد. این تفصیلات هرگز نباید به بیرون راه پیدا کند، اما به دلیل تخیسی اهل دربار درز می‌کند.»

این حکایت خودش پیش‌یا افتاده است، اما نشان می‌دهد که یک مطلب خبری از طریق چه رسانه‌های گوناگونی به گوش جمع وسیع‌تر می‌رسد. در این مورد، خبر از چهار مرحله گذشته است: اول به صورت غیبت، یا شایعهٔ اندرونی دربار آغاز شد. بعد در پاریس به شکل یک شایعهٔ دهان به دهان درآمد. پس از آن به مرحلهٔ مکتوب شدن در یک خبرنامهٔ دست‌نوشته یا (*gazette à la main*) رسید و عاقبت در بخشی از یک *libelle*، یعنی ورق‌پارهٔ هجوآمیزی چاپ شد که نوعی ادبیات سیاسی غیرقانونی یا ادبیات ضاله است.

### ■ پرفروشهای ممنوع

من در پژوهش خودم، کوشیده‌ام تا کتابهای ممنوعی را شناسایی کنم که طی بیست سال پیش از انقلاب فرانسه، پرتعدادترین بودند. از طریق مطالعهٔ سفارشنامه‌های فروشندگان کتاب و دیگر منابع، به فهرست کتابهای پرفروش دوران گذشته برخوردم، یعنی به پانزده عنوان از ۲۲۰ کتابی که حاوی بخش عمدهٔ ادبیاتی بود که به دور از دسترس میزبان و پلیس دست به دست می‌چرخید. این فهرست شامل برخی از معروفترین آثار نویسندگان مشهوری چون ولتر، ابه رابنال و بارون دولباک (*Baron d'Holbach*) بود. پنج عدد از این پانزده پرفروش عبارت بودند از شبنامه‌های هجوآمیز شبیه حکایت‌های مربوط به **مادام لاکتیس دوباری** (*Anecdotes sur Mme la Comtesse Du Barry*)، که نمونه‌اش در بالا آمد، یا مجموعه‌ای از ماجراهای رسوایی آمیز. هر چند که این کتاب در چهارگوشهٔ کشور سلطنتی به دست خوانندگان می‌رسید، ولی آن پنج عدد به کلی فراموش شده‌اند، همچون نویسندگانشان، که خبری از آنها در تاریخ ادبیات نیست. ولی ما چگونه می‌توانیم تأثیر این کتابها را بر افکار عمومی ارزیابی کنیم؟

از برکت پیشرفت رشتهٔ جدیدی که به تاریخ کتاب شهرت دارد، تصویر روشنی از نقش مهم کلام چاپ شده در تاریخ اروپا داریم؛ اما دربارهٔ شیوه‌های شفاهی ارتباط بسیار کم می‌دانیم. این شیوه‌ها در جامعه‌ای با درصد بیسوادی بالا نقشی به مراتب مهم‌تر از رسانهٔ چاپ دارد، اما سدت تأثیر آنها را مشکل بنوان برآورد کرد چون کلام به‌طور کلی در هوا محو می‌شود.

در فرانسهٔ قرن هجدهم، ارتباط شفاهی دربارهٔ ماجراهای عمومی به دقت از سوی پلیس، با خبرچینیهای که در کافه‌ها، میکده‌ها، باغهای ملی و همهٔ مراکز حساس شیوع اطلاعات، گماشته بود، مراقبت می‌شد. البته گزارشهای خبرچینان را مو به مو نمی‌توان پی گرفت، اما نکات بسیاری را دربارهٔ لحن کلی و شیوه‌های انتقال ارتباط شفاهی، نشان می‌دهند. دو شیوه را مورد بحث قرار می‌دهم: شایعه‌ها و تصنیفها.

### ■ شایعه‌ها

شایعه در رژیم سابق<sup>۳</sup>، که روزنامه‌ها حضور نداشتند، برای پارسی‌ها مهمترین منبع خبر بود. البته گاهنامه‌های بسیاری وجود داشت، و بعضی از آنها حاوی مقالاتی دربارهٔ وقایع دربار و مناسبات با دولتهای خارجی بودند. اما روزنامهٔ خبری، خبر به معنایی که امروز می‌شناسیم — اطلاعات مربوط به کشمکشهای سیاسی و شخصیت‌های قدرتمند — تا زمانی که مطبوعات در ۱۷۸۹ از قید سانسور بیرون نیامدند، حضوری نداشت.

پیش از ۱۷۸۹ اگر کسی می‌خواست بداند در مراکز قدرت چه می‌گذرد، می‌بایست پاها و گوشه‌هایش را به کار گیرد، به کافه‌های خاصی برود، بر نیمکتهای خاصی در باغ لوکزامبورگ بنشیند، سری به تراس بخصوصی در باغ توئیلری یا درخت کراکوف بزند و به شایعه‌پردازی گوش دهد که در آن مراکز شایعه‌سازی گرد می‌آمدند. درخت کراکوف در واقع درختی در باغ پالروویال بود که به صورت

مبادلة اطلاعات در کافه دولا رژانس،  
حوالی ۱۷۵۰، پاریس. بسیاری از  
روشنفکران به این کافه که در میدان  
پاله‌روویال واقع بود، رفت و آمد داشتند.  
طراحی متعلق به همان عصر توسط  
هنرمندی گننام.





باتوق کسانی در آمده بود که می‌خواستند بدانند در جنگ جانشینی لهستان از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۵ چه کسی برنده می‌شود. طی دهه‌های بعد، زیر این درخت تبدیل به چنان نهاد پراهمیتی شد که سفیران آدمهای خود را برای کسب مطالب خبری به آنجا می‌فرستادند، و گاهی حتی برای پراکندن خبرها، چون در دوران لویی پانزدهم، شایعه تبدیل به افکار عمومی می‌شد و افکار عمومی چنان نیرویی می‌یافت که به حساب می‌آمد. رژیم وقت با گماشتن خبرچینها در جاهایی که احتمال داشت شایعه‌ای همگانی بروز کند یا پرده‌دربی رخ دهد، این شکل جدید قدرت را به رسمیت شناخت. من به گزارشهایی دست یافته‌ام که خبرچینها در حوالی ۱۷۳۰ از مکالمات جاری ۴۰ کافه داده‌اند. در برخی گفتگوها حتی نام بعضی از آن کافه‌ها نیز آمده است:

«در کافه دوفوی کسی گفت که شاه یک رفیقه گرفته، که اسمش گوتو است، و اینکه زنی زیبا و خواهرزادهٔ دوک دونوآی و کنتس دوتولوز است. دیگران گفتند «پس در این صورت تغییرات بزرگی ممکن است پیش بیاید»، و یکی دیگر جواب داد «بله، چنین شایعه‌ای هست، اما من باورم نمی‌شود، چون کاردینال دوفلوری سوار کار است. فکر نمی‌کنم شاه هیچ تمایلی به آن طرف داشته باشد، چون همیشه از زنها دور نگهداشته می‌شود». باز هم یکی دیگر گفت «با این همه، اگر هم رفیقه‌ای می‌داشت گناه کبیره‌ای

چاپ مصوری از مالبرو به جنگ رفته، که در اواخر قرن هجدهم فرانسه تصنیفی همه‌پسند بود.



نبود». دیگری اضافه کرد «خوب آقایان، این ممکن است یک هوس زودگذر نباشد، و یک عشق نخستین می‌تواند از لحاظ جنسی خطرهایی به وجود بیاورد، و بیشتر ضرر داشته باشد تا سود. خیلی بهتر بود که او به جای این چیزها از شکار کردن خوشش می‌آمد».

مثل همیشه زندگی جنسی دربار مواد خوبی برای شایعه‌پردازی فراهم می‌آورد، اما این گزارشها نشان می‌دهد که گفتگوها بیشتر از سر دوستی بوده است. در ۱۷۲۹، وقتی ملکه می‌خواست فارغ شود، کافه‌ها سرشار از فضای شادمانه شدند. واقعاً همه شاد بودند، چون خیلی امیدوار بودند که ولیعهدی داشته باشند ... یکی از آنها گفت «البته، آقایان، اگر خداوند ولیعهدی به ما مرحمت کند، خواهید دید که همهٔ رودخانه شعله‌ور می‌شود [منظورشان با آتشبازی برای جشن و سرور است] همه دست به دعا برداشته‌اند.

بیست سال بعد، حال و هوا به کلی دگرگون شد: «در دکان کلاه‌گیس‌سازی ژوژو، این فرد [ژول الکسی برنار] با صدای بلند ... اعلامیه‌ای را بر ضد شاه خواند که در آن می‌گفت اعلیحضرت خودش را تحت سلطهٔ وزیران جاهل و نالایق قرار داده و به صلحی شرم‌آور و غیرشرافتمندانه [معاهدهٔ آکس - لا - شاپل، ۱۷۸۱] تن داده، که همهٔ قلاعی را که تصرف شده بود تسلیم کرده است ...؛ اینکه شاه، با ایجاد رابطه با سه خواهرش، آبروی قوم خودش را برده و اگر تغییر رویه ندهد همه جور بدبختی بر سرش خواهد آمد؛ که اعلیحضرت به ملکه بد و بیراه گفته و یک زناکار است؛ که او در مراسم عید پاک تن به اعتراف نداده و همهٔ لعنت خدا را بر سر سلطنت سرازیر می‌کند و اینکه فرانسه گرفتار بلا خواهد شد ... او به سیور دوزمار قول داد که کتاب سه خواهر را نشانش خواهد داد».

### تصنیفهای آشوبگر

طی بیست سالی که بین آن گزارشها فاصله انداخت، اتفاقات زیادی رخ داده بود که به علاقهٔ پارسی‌ها نسبت به شاهشان لطمه زد، و تازه اتفاقاتی بیشتری بین ۱۷۵۰ و ۱۷۸۹ در پیش بود. ژان - شارل - پیر لونوار، رئیس پلیس پاریس، در کتاب خاطراتش می‌نویسد که او زمانی که ماری آنتوانت، ملکهٔ لویی شانزدهم، در دههٔ ۱۷۸۰ از خیابانها می‌گذشت، مجبور بود به عده‌ای پول دهد تا فریاد بزنند «زنده‌باد سلطنت!»، اما نتیجهٔ کوششهایش «فقط کف‌زدنهای پراکنده کسانی بود، که همه می‌دانستند مزدورند». آشکار است که افکار عمومی تغییر یافته بود و این تغییر همراه با نفوذ بیشتر شیوه‌های ارتباطی کتبی و شفاهی بود.

پارسی‌ها فقط حرف نمی‌زدند، بلکه تصنیف هم می‌خواندند. این تصنیفها، نشانهایی برای یادآوری و وسائلی قدرتمند برای گسترش پیامها بودند، مثل شعرهای منظوم تجاری امروزی. مردم به طور معمول نظم را دربارهٔ وقایع جاری می‌سرایند و آهنگ ترانه‌های همه‌پسند را رویش می‌گذارند، مثل «مالبرو به جنگ رفته». «شارل سیمون فوار، بزرگترین آوازخوان قرن، هنگامی که در





دیدار گروهی از «باورنکردنی‌ها» در یک کافه پاریسی. طی نخستین روزهای دبرکتوار (۱۷۹۹-۱۷۹۵)، باورنکردنی‌ها به جوانان سلطنت طلب اهل مدی می‌گفتند که از لحاظ ظرافت مظاهرانیشان جلب توجه می‌کردند. کنده‌کاری متعلق به سال ۱۷۹۷.

نانوایی پدرش باحرکاتی موزون خمیر ورز می‌داد یاد گرفت که روی کلمات آهنگ بگذارد. بسیاری دیگر - مثل 'Taconnet, Vade', Panard, Gallet, colle', Fagan, Fromaget - از طبقات کارگر برخاستند. آوازی‌های آنها در سراسر شهر به کارگاهها و میکده‌ها رخنه می‌کرد، و آواخوانهای دوره‌گرد آنها را همراه نوای ارگهای سیارشان از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌بردند. پاریس مملو از آواهایی بود که بسیاری از آنها سیاسی بودند. چنانکه بنا به گفته‌ای در فرانسه «سلطنت مطلقه‌ای تعادل یافته با تصنیف‌ها» حکومت می‌کرد. وقتی تصنیف همه‌پسندی به شاه و وزرا حمله می‌کرد، حادثه‌ای جدی محسوب می‌شد. در ۱۷۴۹، پلیس دستور یافت تا سازنده تصنیفی درباره سقوط نخستین دوره وزارت موربا را دستگیر کند. پلیس فقط یک سرخ داشت: تصنیف با این کلمات آغاز می‌شد، «مردمی با چنان غرور، اکنون چنین حقیر...» اما همان برای پلیس کافی بود تا خبرچین‌هایش را در میکده‌ها و کافه‌ها بگمارد؛ و دیری نگذشت که یکی از عواملشان همان شعر را از دهان یک دانشجوی پزشکی به نام فرانسوا بونی شنید که با صدای بلند می‌خواند.

او را به زندان باستی (باستیل) کشاندند و پرسیدند شعر را از کجا گیر آورده است. گفت آن را از روی تکه کاغذی رونویسی کرده که کشیشی در بیمارستان به او داده است. کشیش دستگیر شد و گفت که از کشیش دیگری گرفته است. کشیش دیگر پس از دستگیری قضیه را به یک دانشجوی حقوق نسبت داد که او هم به نوبت خود گفت سر کلاس از دهان استادی به روی کاغذ آورده، استاد هم مدعی شد که آن را در کافه‌ای شنیده... و به همین سان پیش رفت تا پلیس چهارده مظنون را به زندان باستی انداخت.

آنها هرگز سراینده اصلی را پیدا نکردند. درواقع ممکن است که اصلاً سراینده مشخصی در کار نبوده باشد، چون خلاقیتی جمعی بوده است: آدمها عبارتی را تغییر می‌دهند و

همین‌طور که تصنیف دهان به دهان می‌گردد، ابیاتی به آن افزوده می‌شود. زمانی که پلیس کوشید تا به منشأ تصنیف برسد، متوجه شد که ردپای آن با شش تصنیف دیگر به هم می‌آمیزد که هرکدام آشوبگرانه‌تر از دیگری است و زنجیره‌ای از انتقال‌دهندگان خودش را دارد. کلمات آن تصنیفها در یادها مانده، برای دیگران خوانده شده، به صورت تصنیف درآمد و به هم جا رفته بود. آنها به صورت تکه‌های کاغذ پنهان در جیبها و جلیقه‌ها به چرخش درمی‌آمدند، و در شماره‌های متعدد ماجراهای رسوایی‌آمیز به چاپ می‌رسیدند که تا دورترین گوشه‌های قلمرو پادشاهی راه می‌یافت.

از این مواردی که ذکر کردم دو نتیجه می‌توان گرفت: نخست، جدا کردن «فرهنگ چایی» برگزیدگان از «فرهنگ همگانی» شفاهی، کاری بی‌معناست، چون پیامها به شیوه‌های ارتباطی مختلفی پخش می‌شوند که در میان همه قشرهای جامعه، تداخل می‌یابند و به هم می‌آمیزند. رسانه‌ها مختلط بود؛ پیامها به شنونده‌هایی مختلط می‌رسید، و از این رو تاریخ کتاب باید در عرصه کلی تاریخ ارتباطات، به عنوان عنصری سازنده مورد مطالعه قرار گیرد.

دوم، پرفروشها، شایعه‌ها و تصنیفها ممکن است روایت دقیقی از رویدادها به دست ندهند، اما نشان می‌دهند که رویدادها چگونه وارد قلمرو رسانه‌های مسلط عصر می‌شوند. در مورد فرانسه قرن هجدهم، من تا آنجا پیش می‌روم که ادعا کنم آنها گزارشی منطقی از تاریخ عصر به دست می‌دهند، یعنی در واقع، تنها گزارشی که در دسترس فرانسویان قرن هجدهم بود، زیرا نشریات مربوط به تاریخ اخیر گذشته و رویدادهای جاری اجازه نداشتند تا در بازار قانونی کتاب حاضر باشند. نشریاتی که غیرقانونی به شکل ورق‌پاره‌های هجوآمیز و ماجراهای رسوایی‌آمیز به گردش درمی‌آمدند، داستان مناسبات همگانی دوران سلطنت لویی پانزدهم را به نوعی فرهنگ مردم کاهش می‌دادند که حول دو مضمون عمده بود: استبداد و فساد.

اکنون مایه دانیم که روایت فرهنگ مردم از رژیم سابق نادرست بوده است. درواقع، مادام دویاری، چنانکه ورق‌پاره‌های هجوآمیز ادعای کنند، پیش از آنکه به سرای شاهی راه یابد، زمانی را به روسپیگری گذرانده بود، اما لویی پانزدهم مستبد نبود. وهنگامی که زندان باستی در یورش ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ گشوده شد، فقط هفت زندانی در خود جای داده بود که بیشترشان به علت رفتار غیراخلاقی و به تقاضای خانواده‌هایشان محبوس شده بودند. اما فرانسوی‌ها باستی را به منزله تجسم استبداد می‌نگریستند. آنها رویدادهای دهه ۱۷۸۰ را همچون گونگونیهایی بر مضامینی که به شایعه‌ها، تصنیفها و کتابهایشان راه یافته بود پشت سر نهادند، و سقوط رژیم سابق را در چشم‌انداز فرهنگ سیاسی عوامانه‌ای شاهد بودند که توسط رسانه‌های مسلط عصرشان به گستردگی تمام پخش شده بود. ■

\* Ancien Regime منظور حکومت قبل از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است.